



...

خدایی که هست خدایی که داریم

خدارو باید بزرگ دید

بنده نیستن کسایی که خدایی که
می پرستن کوچیکه.



• درس هفتم •

به نظرتون می شه با خدا بود
و ناامید بود؟

داریم دربارهٔ این صحبت می‌کنیم که اگه خدا رو بزرگ که ببینیم چی می‌شه؟ مخلص می‌شیم، به خدا اعتماد می‌کنیم، ترس توی وجودمون از بین می‌ره و آرام می‌شیم و روی وعده‌های خدا حساب باز می‌کنیم. توی این درس می‌خوایم بریم سراغ یکی دیگه از آثار بزرگ دیدن خدا که در اصل از نتایج اعتماد به وعده‌های خداست. وقتی کسی روی وعده‌های خدا حساب باز کرد، با ناامیدی غریبه می‌شه. یقین داشته باشید به میزان ناامیدی ای که توی وجود هر کسی هست، به همون اندازه کُفر، تو وجودش رخنه کرده. بعضی از ماها به راحتی از کنار ناامیدی می‌گذریم؛ ولی دین از کنار ناامیدی به راحتی نگذشته که ما بتونیم بگذریم.

بعضیا ناامیدی رو طوری معنا می‌کنن که انگار فقط به کسی می‌شه می‌گفت ناامید که از بخشش گناهاش ناامید باشه. یعنی یأس از رحمت الهی رو به ناامیدی از بخشیده شدن گناها ترجمه می‌کنیم. کی گفته ناامیدی ای که دین باهاش مشکل داره، فقط همین نوع از ناامیدیه؟

درسته آیات و روایاتی داریم که می‌گه گناهکارها نباید از رحمت خدا مأیوس باشند؛ اما آیات و روایات دیگه ای هم داریم که نشون

می‌ده رحمت خدا محدود به بخشش گناها نیست. محدود کردن رحمت خدا به بخشش گناه، خودش یه جفای بزرگ به این صفت بسیار بزرگ خداست. بخشندگی خدا زیرمجموعهٔ رحمت خداست، نه همهٔ رحمت خدا.

به عنوان نمونه به این آیه از قرآن عزیز توجه کنید:

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا
تَيَاسُّوْا مِنْ رُوْحِ اللّٰهِ اِنَّهُ لَا يَيَّاسُ مِنْ رُوْحِ اللّٰهِ اِلَّا
الْقَوْمُ الْكَافِرُوْنَ^۱

پسرانم! بروید، و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا مأیوس نشوید که تنها گروه کافران، از رحمت خدا مأیوس می‌شوند!

پسران یعقوب عليه السلام، باید برن دنبال یوسف و بنیامین؛ اما انگار امیدی به پیدا کردنش ندارند. مثل این که یقین دارند دیگه یوسفی روی زمین وجود نداره. اونا خودشون یوسف رو توی چاه انداخته بودن و خبر نداشتن که کاروانی اومده و یوسف رو از چاه بیرون آورده و باقی قصه رو هم که خودتون می‌دونید. حضرت یعقوب عليه السلام در مقابل این ناامیدی به پسرانش می‌گه: «از رحمت خدا مأیوس نشوید که تنها گروه کافران، از رحمت خدا مأیوس می‌شوند!» این ناامیدی، ناامیدی از بخشش گناهان نیست؛ ناامیدی از پیدا کردن یوسف و برادرش. یعقوب عليه السلام بعد از دستوری جویی یوسف و بنیامین، می‌گه فقط کافرا هستن که از رحمت خدا مأیوس می‌شن.

خیلی از کارهایی که ما می‌خواهیم انجام بدیم و می‌دونیم که باید

انجامش بدیم؛ اما انگیزه‌ای برای انجامش نداریم، برای اینه که
امیدی به تحققش نداریم. چرا؟ چون از خودمون ناامیدیم؛ علاوه
براون از این که خدا کممون کنه هم ناامیدیم. این ناامیدی از
خدا هم، همون ناامیدی‌ای هست که شعبه‌ای از کفرو بی‌اعتقادی
به خداست و در آیه‌ای که گفتم به صراحت اومده.

چرا یأس از رحمت شعبه‌ای از کفره؟ چون آدم مأیوس در قدرت
خدا شک می‌کنه، در این که آیا خدا توانایی انجام این کار رو داره،
مردّد می‌شه. به نظر می‌رسه، برخورد شدید خدا با ناامیدی از
رحمت خودش، برای اینه که ناامیدی ریشه توی کفر داره. به این
آیه هم دقت کنید:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ
يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۱

کسانی که به آیات خدا و دیدار او کافر شدند، از
رحمت من مأیوسند و برای آنها عذاب دردناکی
است!

چرا از کنار این آیه‌ها به راحتی رد می‌شیم؟ تن آدم باید با این
آیه‌ها بلرزه؟

چه جوری می‌شه آدم از رحمت الهی ناامید بشه؛ اونم رحمتی
که به تصریح قرآن همه چیز رو در بر گرفته:

وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ^۲

و رحمت همه چیز را فرا گرفته.

۱. سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۲۳.

۲. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۵۶.

بذارید یه مثال دیگه از قرآن بیارم که معلوم بشه، امید به رحمت الهی و یأس از اون دایرش خیلی وسیع تر از چیزی که فکرش رو می‌کنیم. به این آیات از سوره حَجْر توجه کنید؛ آیتی که درباره حضرت ابراهیم علیه السلامه که فرشته‌ها میان و به ایشون بشارت یک فرزند رو می‌دن؛ در حالی که حضرت، سنی ازشون گذشته و به صورت طبیعی امیدی به بچه دار شدن توی این سن نیست:

وَنَبِّئُهُمْ عَنِ صَيْفِ إِبْرَاهِيمَ* إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ
فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ* قَالُوا لَا
تُوجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ* قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي
عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَا كُنْتُمْ بَشِيرُونَ* قَالُوا
بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تُكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ* قَالَ وَ
مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ!

و به آنها از مهمان‌های ابراهیم خبرده! هنگامی که براو وارد شدند و سلام کردند (ابراهیم) گفت: «ما از شما بیمناکیم!» گفتند: «نترس، ما تورا به پسری دانا بشارت می‌دهیم!» گفت: «آیا به من (چنین) بشارت می‌دهید با اینکه پیرشده‌ام؟! به چه چیز بشارت می‌دهید؟!» گفتند: «تورا به حق بشارت دادیم پس از مایوسان مباش!» گفت: «جز گمراهان، چه کسی از رحمت پروردگارش مایوس می‌شود؟!»

این جا هم بحث سر بچه دار شدن و ناامید بودن از بچه دار شدن. وقتی فرشته‌ها به حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام می‌گن که ناامید نباش، خیلی زود حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام بهشون می‌گه: به جز گمراهان

چه کسی از رحمت خدا ناامید می‌شه؟
اجازه بدید از کنار این آیه به راحتی رد نشیم. این آیه از قرآن،
ناامیدی رو به آدمای گمراه نسبت می‌ده. «وَمَنْ يَفْقَظْ مِنْ رَحْمَةِ
رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ».

به نظر می‌رسه برداشت ما از گمراهی با چیزی که قرآن، گمراهی
می‌دونه متفاوته. گمراهی توی قرآن تقریباً مساوی با کفر و شرکه.
آدم گمراه کسی نیست که حواسش نبوده و راه رو گم کرده. کسی از
راه حق منحرف می‌شه و به دامن کفر و شرک می‌افته، بهش میگن
«ضال»، یعنی گمراه.

در سوره حمد وقتی شما از خدا می‌خواید که به راه مستقیم
هدایتتون کنه می‌گید راه کسانی که بهشون نعمت دادی؛ نه
کسایی که براون‌ها خشم گرفتی و نه گمراهان.
اگه به استعمالات قرآنی کلمه «ضال» و هم خانواده‌هاش نگاه
کنید، می‌بینید که معمولاً این کلمه در باره انحرافات عقیدتی
استفاده شده؛ نه اخلاقی. این خیلی مهمه.
سه آیه را به عنوان شاهد میارم که بدونیم گمراهی از نگاه قرآن،
هم معنا و برادر شرک و کفره.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَأَيْتَ اتَّخَذُ أَصْنَامًا آلِهَةً
إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ!

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که ابراهیم به پدرش
[عمویش] «آزر» گفت: «آیا بت‌هایی را معبودان خود
انتخاب می‌کنی؟! من، تو و قوم تو را در گمراهی
آشکاری می‌بینم.»

این جا حرف از بت پرستیه و گمراهی.

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ
لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ^۱

و هنگامی که ماه را دید که (سینه افق را) می شکافت،
گفت: «این خدای من است؟» اما هنگامی که (آن
هم) غروب کرد، گفت: «اگر پروردگارم مرا راهنمایی
نکند، مسلماً از گروه گمراهان خواهم بود.»

این جا حرف از ماه پرستیه و گمراهی.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعَدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازادوا كُفْرًا
لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ^۲

کسانی که پس از ایمان کافر شدند و سپس بر کفر
(خود) افزودند، (و در این راه اصرار ورزیدند)، هیچ
گاه توبه آنان، (که از روی ناچاری یا در آستانه مرگ
صورت می گیرد)، قبول نمی شود و آنها گمراهان
(واقعی) اند (چرا که هم راه خدا را گم کرده اند، و هم
راه توبه را!).

اینجا هم بحث از کفره و گمراهی.

اینرا آوردم که این رو بگم خدا اصرار داره ناامیدی رو اختلال در بُعد
اعتقادی ما معرفی کنه؛ نه صرفاً یک مشکل اخلاقی. از نظر خدا کسی
که ناامیده، توحیدش مشکل داره. حالا کدوم قسمت از توحیدش
می لنگه؟ همون قسمتی که خدای خود ما بارها و بارها تکرارش کنیم:
بزرگی خدا، یادتون گفتم که بیشترین ذکری که در طول روز به صورت

۱. سوره انعام (۶)، آیه ۷۷.

۲. سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۰.

طبیعی به بهونه نماز امون باید بگیم، چیه؟ الله اکبر.
خدا بزرگه. خدا بزرگه. خدا بزرگه. چقدر نیاز داریم به فهم این
مطلب و ایمان به اون.

اگه یادتون باشه توی درس قبل، در باره ترس از گمراهی به
عنوان یه دام شیطون حرف زدیم. شیطون اینجا هم برای من و
شما یه دام دیگه پهن کرده. ما رو ناامید می‌کنه به اسم ناامیدی از
خویش. از خدا ناامیدیم؛ ولی خودمون رو گول می‌زنیم و می‌گیم از
خودمون ناامیدیم.

فرق کسی که از خودش ناامیده با کسی که از خدا ناامیده خیلی
واضحه. اونی که به خودش نگاه می‌کنه و جز کوچیکی هیچی تو
وجودش نمی‌بینه، از این که خودش بتونه به داد خودش برسه ناامید
می‌شه؛ اما به خاطر این که به خدایی اعتقاد داره که بزرگه، خدایی
که می‌تونه دست همه کوچیکارو هر چقدرم که زیاد باشن بگیره، همه
وجودش می‌شه انگیزه برای شروع دوباره. برای همینم هیچ وقت از
زمین خوردن ناامید نمی‌شه. هر دفعه که زمین می‌خوره، با اتکا به
خدای بزرگ بلند می‌شه؛ اما اونی که از خدا ناامیده، انگیزه‌ای برای
حرکت نداره. تا کاری رو شروع می‌کنه و نمی‌تونه به سرانجام برسونه،
خیلی زود آیه یأس می‌خونه و دست از همه چی می‌شوره.

هر وقت توی کاری که باید انجامش بدید، ناامید شدید، یه نگاه
به خودتون بندازید و ببینید انگیزه برای شروع دوباره دارید
یا نه. ببینید دلتون بسته به رحمت خدا هست یا نه. اگه انگیزه
داشتید و با اتکا به خدا تصمیم گرفتید که دوباره بلند شید و اون
کار رو انجام بدید، معلومه که از خودتون ناامیدید. اگه انگیزه‌ای
برای شروع دوباره نداشتید، بدونید که از خدا ناامید شدید. می‌گه:

«بارها تصمیم گرفتم نگاهم رو کنترل کنم؛ امّا نمی‌شه که نمی‌شه. دیگه هم بی‌خیال شدم. نگاهم رو ول کردم به امون خودش». این آدم از خودش ناامید نیست، چه بدون و چه ندونه از خدا ناامیده. اگه از خدا ناامید نبود، می‌گفت: «بارها تصمیم گرفتم که نگاهم رو کنترل کنم؛ اما نشده؛ ولی خدا بزرگه. بازم تلاش می‌کنم، بالاخره به کمک خدا موفق می‌شم».

البته روی کلمه «باید» حسّاس باشید. بعضی از کارا رو ما وظیفه نداریم انجام بدیم، اصلاً خدا از ما نخواسته که انجامش بدیم و حتی گفته انجامش ندید. حرف ما اینجا درباره کاراییه که باید انجامش داد. این که چه جوری تشخیص بدیم چه کاری رو باید انجام بدید و چه کاری رو نیاز نیست انجام بدیم و چه کاری رو نباید انجام بدیم، بحث مفصلیه که باید سر وقتش در بارش صحبت کرد. خدا بزرگه. به قدری بزرگ که می‌شه امیدای خیلی بزرگ بهش بست. خدای بزرگی که ما داریم در بارش حرف می‌زنیم خدای «اِنَّهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ». ه. ناامیدی از این خدا، یعنی ایمان نداشتن به قدرت و عظمتش.

خیلی از ماها مبتلا به یأس هستیم و خودمون خبر نداریم. یکی از عوامل تعیین کننده نشاط ما، میزان امیدیه که به خدا می‌بندیم. هر وقت نشاطتون کم شد، یه نگاهی به دلتون بندازید و ببینید چقدر به خدا امید دارید؟

آدمی که امید داره، نشاط روحیش هیچ وقت از بین نمی‌ره؛ پس وقتی دیدید ناامیدید و خیال می‌کنید از خودتون ناامیدید، نه از خدا؛ با یه ترازو نشاطتون رو اندازه بگیرید تا بفهمید که واقعاً از خودتون ناامیدید یا خدا. اگه وزن نشاطتون بالا بود، معلومه که

از خدا ناامید نیستید؛ ولی اگه سبک بود، باید یه فکری به حال خودتون بکنید که معلومه امیدتون به خدا کم‌رنگ شده. گاهی اوقات فکر می‌کنیم یه نکته‌هایی واضح؛ اما واقعیتش اینه که خیلی باید روش فکر کرد. روی درس امشب فکر کنید.

امید که نیست
زندگی نیست.
زندگی اگر باشد
یعنی امید هست.
اصلاً معنای دیگه زندگی امید است
و معنای دیگه امید، زندگی.

کسانی که امید ندارند
شب و روز
با مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند.
ناامید همیشه در حال احتضار است
و چه احتضار دهشتناکی
احتضاری به اندازه همه عمر.

سرور و سالار امید!
آقای مهربانم!
هر جا که هستی
نگاه پراز امیدت را
بینداز به پیکر بی‌جانی که

دارد زیر تیغ یأس
دست و پا می‌زند.
نه این تیغ، رحمی دارد
که نفسی امان دهد
و نه من توانی
که از زیر این تیغ فرار کنم.
جز تو کسی را ندارم
که دلش برایم بسوزد.

امید وقتی به در خانه‌تور رسید
خودش فهمید
چرا خدا او را آفرید.
اگر تو نبودی
امید دچار بحران هویت بود روی زمین.

چقدر خوش به حال توست
که امیدوار نیستی
مایه حیات امیدی در این جهان.

من وقتی می‌گویم
امید اگر نباشد زندگی نیست
یعنی تو اگر نباشی
زندگی بی‌زندگی.

و اگر می‌گویم امید که باشد زندگی هست
یعنی تو اگر باشی
همیشه زندگی هست.

امیدوار
کسی است که تو را دارد
و ناامید کسی که بی تو
شب و روزش را طی می‌کند.

دروغگوست کسی که
ادعای داشتنت را دارد
اما نفسش بوی یأس می‌دهد
و چه مگّار است
کسی که قیافهٔ امیدواران را می‌گیرد
اما نشانی از تو ندارد.

تو که خزانهٔ امیدی
برای هر کسی که از یأس فرار می‌کند
تو که معنای امیدی
برای هر کسی که امید را نمی‌فهمد
تو که حتی برای چشم برهم زدنی
زیر تیغ یأس نرفتی
دل بسوزان برای من
و مرا برهان از دست این تیغ نامرد. (۱۳۹۶/۷/۲۹)